13980715

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

شاگرد: آقای سیستانی اکثار اجلا را قبول دارند؟

استاد: ظاهراً نه. نحوة بحث‌هایشان که هست قبول ندارند

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد طریق شیخ صدوق به حسن بن زیاد صیقل بود

در این طریق دو نفر واقع هستند که نیازمند بررسی سندی داشتند. یکی محمد بن موسی بن متوکل بود. یکی علی بن حسین سعدآبادی.

یک مرحله بحث کردیم در مورد اینکه اصلاً می‌شود بدون اثبات وثاقت اینها این طریق را تصحیح کرد. بحثش گذشت. مکمل‌هایی دارد که در ضمن بحث‌های آینده عرض می‌کنم.

یک بحث دیگر این است که اینها را می‌شود توثیق کرد یا نه. محمد بن موسی بن متوکل را یک راه‌حل برای توثیقش راه‌حلی بود که مرحوم آقای خویی ذکر کرده بودند.

یک راه‌حلی که ما عرض می‌کردیم اینکه جزء مشایخ شیخ صدوق هست. راه حل درستی هست.

راه‌حل دیگر، راه‌حل مرحوم آقای خویی، ایشان گفته بودند ابن طاووس روایتی را که در سندش محمد بن موسی بن متوکل هست حکم کرده به اینکه ثقاة هستند بالاتفاق.

در جلسة قبل عرض کردیم دعوای اتفاق لا یصح الا به اینکه مبتنی بر مبانی باشد که مرحوم آقای خویی این را قبول ندارند.

البته یک نکته اینجا عرض بکنم، وجه سومی که ما برای توثیق محمد بن موسی بن متوکل هست توثیق ابن داوود و علامة حلی نسبت به محمد بن موسی المتوکل هست. هر دوشان توثیق کردند.

مرحوم آقای خویی توثیقات متأخرین را قبول ندارد و یک بیاناتی در مورد توثیقات متأخرین ذکر می‌کند. آن بیانات به نظر ناتمام است.

اصل مطلبی که در خصوص علامة حلی و ابن داود هست این است که این بزرگواران جاهایی که یک مطلبی را از کتاب‌های مشهور نقل می‌کنند. علامه از کتاب‌های مشهور که مطلبی نقل می‌کند، علامة حلی از کتاب‌های مشهور وقتی مطلبی نقل می‌کند منبع ذکر نمی‌کند. ولی از کتاب‌های غیر مشهور که ذکر می‌کند منبعش را می‌آورد، مثل کتاب ابن فضال، ابن عقده امثال اینها.

اینکه در اینجا منبع ذکر نکرده، علی القاعده باید از کتاب‌های مشهور باشد که ایشان منبع ذکر نکرده. در حالی که در کتاب‌های مشهور هیچ مطلبی در این مورد دیده نشده.

من حدس می‌زنم نسخة ایشان از رجال شیخ طوسی کلمة ثقة اینجا داشته.

محمد بن موسی بن متوکل در باب من لم یرو عنهم والدٍ و الأئمه علیهم السلام در رجال شیخ ترجمه شده. فقط در موردش این هست روی عن عبدالله بن جعفر الحمیری و روی عن محمد بن علی بن حسین بن بابویه، این مقدار در رجال شیخ‌های موجود ما هست. ولی حدس می‌زنم که یک کلمة ثقة اینجا داشته در نسخة ایشان. و الا به طور متعارف از منابع گمنامی اگر این توثیق را علامة حلی به دست آورده باشد منبعش را ذکر می‌کرده. مشکلی که اینجا هست، آنکه ابن داود اگر از رجال شیخ نقل بکند آدرس می‌دهد. هیچ آدرس نداده، کلمة ثقة را فقط آورده. نمی‌دانم من یک مقداری برایم تأمل است که این توثیق این دو بزرگوار منشائش چی است، از کجا این توثیق گرفته شده. البته یک نکتة کلی اینجا وجود دارد، آن این است که هم خلاصة علامة حلی هم رجال ابن داود ظاهراً عمدة مطالب رجالی‌شان را از کتاب حل الاشکال سید بن طاووس گرفتند. منبع اصلی اینها.

مرحوم سید بن طاووس کتاب حل الاشکال داشته که این حل الاشکال بیشتر جمع‌آوری کتاب‌های ظاهراً کتاب‌های اصول اولیة رجالی هست.

مرحوم ابن داود در ترجمة سید احمد بن طاووس اشاره می‌کند می‌گوید اکثر فوائد هذا الکتاب منه. یک همچین تعبیری در آنجا هم دارد.

مرحوم صاحب معالم هم اشاره می‌کند، جاهایی دیدم در منتقی الجمان اشاره به این نکته می‌کند که کتاب علامه از حل الاشکال گرفته.

خود حل الاشکال در اختیار صاحب معالم بوده و ایشان قسمتی که مربوط به رجال کشی بوده آن قسمتش را جدا کرده، یک تحریری ازش ارائه داده به نام التحریر الطاووسی. البته می‌گوید یک نسخه‌اش صدمه دیده بود و در حال از بین رفتن بود و داستان‌هایی در مورد نسخة حل الاشکال ایشان مطرح می‌کند در مقدمة تحریر طاووسی.

این اظهار نظر صاحب معالم که اینها از حل الاشکال گرفته، این اظهارنظری هست بر مبنای احتمالاً خود حل الاشکال چون دیده قرائن روشن‌تری دیده. قرائن هم نشان می‌دهد یک مشابهت‌هایی بین رجال علامة حلی و رجال ابن داوود هست باید ناشی از منبع مشترکی باشد که اینها دارند که هر دو هم شاگردهای سید احمد بن طاووس بودند. سید احمد بن طاووس در رجال و حدیث ابن طاووس که می‌گویند مراد سید احمد بن طاووس است. در چیزهایی که مربوط به دعا و مزارات و زیارات و اینها باشد مراد برادر کوچک‌تر سید علی بن طاووس است. سید ابن طاووس که ما می‌گوییم آن را بیشتر با مفاتیح حاج شیخ عباس مأنوس هستیم به سید علی بن طاووس مراد هست.

شاگرد: کتابخانه‌ها برای سید علی بن طاووس است؟

استاد: کتابخانة ابن طاووس هست مربوط به سید علی است. چون کتاب‌های دعا و این چیزهایی که در اختیار ما هست مثل اقبال، فلاح السائل و از آنها مهم‌تر سعد السعود که اطلاعات زیادی از کتاب‌های دیگر را در آن منعکس کرده اینها برای سید علی بن طاووس هست. نمی‌دانم آیا می‌توانیم به این توثیق ابن داود و علامة حلی در اینجا اعتماد کنیم؟ آیا این کاشف از یک توثیقی هست یا نیست؟ یک مقداری به نظر من تأملاتی هست. البته تفصیل اینکه مرحوم آقای خویی بین توثیق متأخرین و توثیق قدما دادند در این مورد هم توثیق محمد بن موسی بن متوکل را ابن داود و علامه دادند، از این جهت متأخر بودنش اشکالی نیست ولی.

خیلی جاها توثیقات علامة حلی و ابن داود از یک برداشت خاصی از کتب رجالی است. مثلاً فرض کنید در ترجمة محمد بن عبدالحمید بن سالم العطار یک عبارتی نجاشی دارد که این مورد بحث هست، توثیقی دارد، می‌گوید روی عبدالحمید عن ابی الحسن موسی و کان ثقة. صحبت این است که این کان ثقةً مربوط به پدر هست که ضمناً ترجمه شده یا مربوط به صاحب ترجمه هست که پسر، محمد بن عبدالحمید.

فرض کنید در رجال ابن داود یا رجال علامة حلی توثیق پسر دیده می‌شود، خیلی وقت‌ها کاشف این است که ایشان برداشتشان این بوده که این توثیق بر پسر است. اینجور نیست که کاشف از این باشد که یک توثیق مستقل دیگری ایشان دیده. خیلی وقت‌ها اینجوری است توثیقات خاصی که این بزرگواران دارند و منبعش را ذکر نمی‌کنند از همین منابع موجود هست با یک برداشت خاصی که ممکن است کسی قبول داشته باشد، ممکن است کسی قبول نداشته باشد.

علی ای تقدیر این ثقة که در کلام علامة حلی و ابن داود هم هست، این ثقة هم منشاء دعوای اتفاق نمی‌تواند باشد. دعوای اتفاقی که سید علی بن طاووس در فلاح السائل دارد آن باید منشائش همان نکته‌ای که توثیق عملی اصحاب در نحوة برخورد با روایت‌های محمد بن موسی بن متوکل باشد که این را قبول داریم که این توثیقات عملی درست است. ولی مرحوم آقای خویی که این توثیق‌های عملی را قبول ندارد نمی‌تواند به آنها تمسک کند.

شاگرد: برعکس هم نمی‌تواند باشد. مستند اینها کلام ابن طاووس باشد سید علی.

استاد: بعید می‌دانم خصوص این روایات را دیده باشد. البته اینها با سید علی بن طاووس هم بی‌ارتباط نبودند ولی آن که بیشتر مرتبط بودند و استاد اصلی‌اش بوده برادر بزرگ سید احمد بن طاووس است. سید احمد بن طاووس مرجع تقلید بوده و فقیه بوده. سید علی بن طاووس فتوا نمی‌داده.

شاگرد: این توثیق عملی در قدما ثابت بشود آقای خویی

استاد: آقای خویی توثیق عملی ایشان می‌گوید فوقش این است که اینها به روایات شخص عمل کردند. عمل کردن به روایت شخص دلیل بر این نیست که او را ثقه می‌دانستند. ممکن است اینها قائل به اصالة العدالة باشند و تمام کسانی را که امامی مذهب باشند و لم یظهر منه فسقٌ روایات آن را معتبر می‌دانستند. نه اینکه توثیق می‌کردند. ممکن است این باشد و بحث‌هایی در مورد آن مطرح بشود.

شاگرد: توثیق متأخرین را قبول دارید؟

استاد: اگر توثیق متأخرین شاهدی بر این داشته باشد که یک منبع مستقل دارد بله. در خصوص اینجا را منبع مستقل داشتنش را تأمل دارم. هیچ فرقی نیست توثیق متأخرین هم دوران امر بین حدس و حس که مبنای حجیت هست از توثیق متأخرین هم می‌آید ولی به شرطی که این احتمال قابل توجهی وجود داشته باشد و در اینکه این یک منبع مستقل داشته باشد. اینکه در این خصوص تأمل دارم اینکه واقعاً در این حد هست، نیست. نمی‌خواهم هم تکذیب کنم که اگر کسی قبول کرده باشد این توثیقات را.

یک قدری برای من شخصاً تأمل هست.

شاگرد: همین جمله که می‌فرمودند اکثر روایات هذا الکتاب من اشاراته و تحقیقاته نمی‌توانیم بگوییم از همان احمد بن موسی است.

استاد: نه، احتمالش می‌دهم. کسی که اینجا مورد بحث است علی است. اینکه توثیق کرده علی است. کتاب حل الاشکال، خود آن کتاب هم عمدتاً اطلاعات خود کتب رجالی را جمع‌آوری کرده. اصول رجالی در آن وجود دارد.

منابع دیگر در آن نقل نشده که در آن باشد. علی ای تقدیر یک همچین احتمالاتی در اینجا هست که این توثیق نسخه‌ای از ایشان در رجال شیخ توثیق داشت. حالا این نسخه معتبر هست، معتبر نیست این ان قلت و قلت‌هایی هست که باید به آن پرداخت.

مرحوم آقای خویی می‌گویند اینکه قدما مثل شیخ صدوق به روایت کسی فتوا بدهند، این دلیل بر این نیست که او را ثقه می‌دانستند. ممکن است بر مبنای اصالة العدالة باشد و آنها روایت هر امامی که لم یظهر منه فسقٌ را هم حجت دانسته باشند.

این بحث که آیا قدما به اصالة العدالة اعتماد می‌کردند یا نمی‌کردند بحث مفصلی هست که واردش نمی‌شوم. اجمالا عرض کنم که اینجور نیست که قدما به اصالة العدالة قائل بودند. ممکن است کسانی که یعتمد المراسیل بودند، آن یعتمد المراسیل‌ها، آنها بر مبنای اصالة العدالة باشد این اعتمادشان بر مراسیل. آن هم ان قلت و قلت‌هایی دارد که نمی‌خواهم واردش بشوم.

یعتمد المراسیل دو تفسیر دارد. یک تفسیر این است که اینها مراسیل را نقل می‌کردند. یعنی در مقام نقل مراسیل را می‌آوردند. یک موقع یعتمد المراسیل یعنی مراسیل را حجت می‌دانستند. اگر مراد یعتمد المراسیل، مراسیل را حجت دانستن هست و مرادشان هم از مراسیل، مراسیلی که مشخص باشد که مرسلٌ عنه‌اش امامی است، اینجور موارد باشد با اصالة العدالة ارتباط پیدا می‌کند. و الا آن هم ربطی به اصالة العدالة ندارد.

مرحوم آقای خویی بحثی را اینجا مطرح دارند در مورد مشایخ صدوق، ایشان می‌فرمایند که نفس مشایخ صدوق را، مقدمة معجم رجال می‌فرمایند کسی که از مشایخ صدوق باشد این دلیل بر وثاقتش نیست، ایشان می‌گوید کاشفش این است که ایشان از کسی نقل می‌کند که ایشان می‌گوید من انصب از او ندیدم، ناصبی‌تر از او ندیدم و با این حال از او نقل می‌کند. ابو نصر احمد بن حسین ضبی هست که مرحوم صدوق سه جا در مورد ناصبی بودن این عبارت دارد. دو جایش یک روایت واحد است ولی در معانی الاخبار صفحة ۵۶، رقم ۶ «أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ النَّيْسَابُورِيُّ الْمَرْوَانِيُّ بِنَيْسَابُورَ وَ مَا لَقِيتُ أَحَداً أَنْصَبَ مِنْه‏ ...»

که این عبارت هم در معانی الاخبار صفحة ۵۶، رقم ۴ آمده هم در علل الشرایع جلد ۱، صفحة ۱۳۴ رقم یک. یک روایت واحد است.

در عیون اخبار الرضا، جلد۲، صفحة ۲۷۵ هم دارد «حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الضَّبِّيُّ وَ مَا لَقِيتُ أَنْصَبَ مِنْهُ وَ بَلَغَ‏ مِنْ نَصْبِهِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فَرْداً وَ يَمْتَنِعُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى آلِهِ... » کلمة تنها را هم ضمیمه می‌کرده که نکند خدا یک دفعه یادش برود بر آل هم صلوات و رحمت خودش را شامل بگرداند.

این مطلب مرحوم آقای خویی از چند جهت اشکال دارد. این عرایضی که می‌گویم اصلش از حاج آقاست ولی با این نظم و ترتیبش و شکل بیانش از من است.

اوّلاً ما کسی که صدوق روایت‌های کمی از او نقل کند، شیخ صدوق ۵ روایت از ابونصر ضبی بیشتر ندارد. کسی می‌خواهیم که زیاد روایت کند، تازه اگر زیاد روایت کردن صدوق را هم کافی ندانیم، کسی که خیلی خیلی زیاد ازش روایت می‌کند آن فرق دارد، یعنی قیاس مع الفارق است. مرحوم صدوق در اسناد صدوق تعداد روایت صدوق را که آورده آمارش در اسناد صدوق این است. روایتش از پدرش حدود ده‌هزارتاست، از ابن ولیدش ۷۵۰۰، از محمد بن موسی المتوکل ۱۶۰۰، از محمد بن علی ماجیلویه ۹۰۰، از علی بن احمد دقاق ۳۹۰، از احمد بن محمد بن یحیی عطار ۳۰۰، اینها بعضی‌هایش به صورت گرد شده دارم نقل می‌کنم.

بالای ۳۰۰ را یادداشت کردم. اینها مطلق اکثار را هم کافی ندانیم، اینها را دیگر نمی‌شود گفت که مرحوم صدوق اینها را صدقه نمی‌دانسته است. مرحوم صاحب معالم در منتقی الجمان به این مطلب اشاره فرموده و من عبارتشان را می‌خوانم، عبارت قشنگی است و خیلی هم جالب است.

در فایدة تاسعه از مقدمة منتقی الجمان می‌گوید یروی المتقدمون من علمائنا رضی الله عنهم عن جماعة من مشایخهم الذین یظهر من آلهم الاعتناء بشأنهم و لیس لهم ذکر فی کتب الرجال و البناء علی الظاهر یقتضی ادخالهم فی قسم المجهولین و یشتری بأن قرائن الاحوال شاهدة لبعد اتخاذ اولئک الاجلاء الرجل الضعیف او المجهول شیخاً یکثرون الروایة کأنّه و یظهرون الاعتناء به.

نمی‌شود یک نفر را شیخ قرار بدهند. شیخ قرار دادن مراد مطلق اکثار هم نیست، یک مقدار بالاتر از اکثار را هم ظاهراً ایشان می‌خواهد قائل بشود. چون عملاً مواردی که ایشان اکثارهایی که کم باشد ایشان قائل نیست.

«ورأيت لوالدي - رحمه الله - كلاما في شأن بعض مشايخ الصدوق(رحمها الله) قريبا مما قلناه، وربما يتوهم أن في ترك التعرض لذكرهم. في كتب الرجال إشعارا بعدم الاعتماد عليهم»

اگر اینها معتمد بودند چرا در کتب رجال ذکر نشدند. ذکر نشدند یعنی به اینها اعتماد نداشته. ایشان می‌گوید این توهم «وليس بشئ، فإن الاسباب في مثله كثيرة، و اظهرها انه لا تصنیف لهم» این اشخاص چرا در کتب رجال نبودند، چون مصنف نبودند. عمدة کتاب‌های رجالی ما مال مصنفین هستند.

کتاب‌هایی که در مقام تضعیف و توثیق و شرح حال هستند آن کتاب‌ها عمدتاً مال مصنفین هستند. چهار کتاب اصلی رجال داریم. رجال شیخ اصحاب الائمه را ذکر کرده و هیچ در مقام بیان توثیقات نیست. خیلی جاها توثیق می‌کند، خیلی جاها توثیق نمی‌کند، امثال اینها. اینجوری نیست که بناء بر توثیق داشته باشد.

ظاهراً جاهایی که آن منبعی که در اختیار داشته در مقام توثیق بوده و ایشان مشکلی هم از ذکر توثیقاتش نداشته. توثیقات را می‌آورد. ولی جاهایی که آن منبعش در مقام توثیق نبوده یا یک مشکلی داشته برای توثیقات، مثل ابن عقده. ابن عقده در کتاب رجال اصحاب الصادق در مقام توثیق برمی‌آید آنجوری که از کلام علامة حلی در خلاصه استفاده می‌شود که خیلی جاها توثیقات از ابن عقده نقل می‌کند. ولی چون ابن عقده زیدی است شیخ طوسی نمی‌توانسته بدون بررسی کامل توثیقات آن را معتبر بداند و در مقام این نبوده که بدون بررسی توثیقات ابن عقده را بخواهد بپذیرد. وقت بررسی هم نداشته اینکه در ذکر مطالب رجال ابن عقده ایشان توثیقات را نمی‌آورد.

فهرست شیخ و رجال نجاشی، اینها کتاب‌هایی هست که بیشتر به توثیق و تضعیف راویان می‌پردازند که اینها برای تصنیف است، برای مصنفین هست، فهرست کتب المصنفین. رجال نجاشی هم اسمش رجال است ولی فهرست و اسماء مصنف شیعه، اسمش که می‌گویم رجال در متأخرین و الا اسم اصلی‌اش آن هم فهرست است، فهرست اسماء مصنف شیعه هم هست، مصنفین هست. اما کشی هم در مقام بیان روایاتی که در مدح و ذم راویان، یا کلماتی که از قدمای اصحاب در مورد مدح و ذم راویان وارد شده، در این مقام هست و اینهایی که مورد بحث ما هست اوّلاً خیلی‌هایش متأخر از کشی هستند، که طبیعتاً به کشی ربط ندارند، ثانیاً اینها حداکثر این است که عبارتی از قدما در مورد اینها نیست. اینها اصلاً دایرة کلمات قدما اینها نیستند. این‌ها عبارتی در مورد اصحاب اجماع که قدما داشتند که اصحاب امام صادق و امام باقر و امام کاظم و امام رضا و آنهاست. توثیق و تضعیفی که هست مال یا روایات یا کلمات قدما. بنابراین رجال کشی هم محدوده‌اش ربطی به محدودة ما نحن فیه ندارد. رجال برقی، کتابی که معروف به رجال برقی هست آن هم در مقام توثیق و تضعیف نیست. یک رسالة ابی غالب زراری در لابلایش کسانی در توثیق و تضعیفات می‌آید که آن هم مربوط به مشایخ خودش است. اگر توثیقی می‌کند جایی است که یک شیخ خودش باشد.

شاگرد: منظور از قدما از کی به قبل می‌شود؟

استاد: در مقام چیز نیستم که، قدما یعنی فضل بن شاذان و آنهایی که در افرادی که.

«وأكثر الكتب المصنفة في الرجال لمتقدمي الاصحاب اقتصروا فيها على ذكر المصنفين، وبيان الطرق إلى رواية كتبهم»

بعد ایشان شروع می‌کند شواهدی بر این مطلب، اینکه یروی عن الضعفاء می‌گویند این خودش نشانگر این است که بنا نبوده از ضعفاء روایت کنند، شواهدی بر این مطلب اقامه می‌کند مفصل بحث‌هایی می‌کند که ببینید بحث‌های خوبی است. بعد مثال‌هایی بر اینجور افرادی را که می‌خواهد بگوید اینها مشایخی هستند که از نحوة برخورد علما پیداست که اینها را ثقه می‌دانستند. و اعلم ان من هذا الباب روایة الشیخ عن حسین بن ابی الجید. یکی ابن ابی الجید هست که شیخ ازش روایت می‌کند. روایت دیگری که.

ابن ابی الجید احمد بن علی بن محمد بن طاهر القمی هست.

ایشان می‌گوید این ابن ابی الجید چیز هست و توضیح می‌دهد که چرا شیخ از او روایت می‌کند می‌گوید چون طریقش خیلی کم واسطه است و عال السند هست به خاطر این.

«ومن الباب أيضا رواية المفيد، عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد» پس ابن ولید معروف که می‌گوید شیخ مفید ازش کثیراً نقل می‌کند.

«و منه رواية الصدوق، عن محمد بن علي ماجيلويه، و أحمد بن محمد بن يحيى العطار وغيرهما» محمد بن موسی بن متوکل را ذکر نمی‌کند چون محمد بن موسی بن متوکل در خلاصة علامه و رجال ابن داود توثیق داشته احتمالاً آنها را برای این ذکر نکرده.

بعد می‌گوید «و العلامة يحكم بصحة الاسناد المشتمل على أمثال هؤلاء» روایت‌هایی که اینجور افراد هست را صحیح می‌داند «وهو يساعد ما قربناه» پیداست اینها را صحیح می‌دانستند.

بعد ایشان می‌گوید یک نکتة دیگر هم اینجا هست، اینکه این افراد غالباً در طرق به کتب واقع هستند و در طرق به کتب نیاز به بررسی سند نیست.

«مضافا إلى أن الرواية عنهم تكون في الغالب متعلقة بكتب السلف منضمة إلى طرق أخرى واضحة، لكنهم من حيث ظهور الحال عندهم لا يفرقون بين طريق وطريق... الخ» آخرش می‌گوید «و من أكثر مراجعة كتبهم، و أطال المارسة لكلامهم لا يبقى في خاطره من هذه الجهات شك» اینکه بعضی‌ها در اینجور زمینه‌ها چیز می‌کنند اینها کسانی هستند که به ممارس کلمات اصحاب و نحوة برخورد اصحاب نبودند.

این یک نکته، بنابراین کلام مرحوم آقای خویی که روایت احمد بن حسین ضبی نقض کردند از دو جهت این قیاسشان مع الفارق است، اوّلاً پنج تا روایت دارد، اکثار ندارد. تازه اکثار هم باشد آن اکثار خیلی زیاد مورد بحث ما اینجا هست، این اکثار خیلی زیاد قطعاً ابونصر ضبی ندارد.

نکتة دوم این ۵ تا روایتی هم که مرحوم صدوق دارد همة این روایت‌ها در فضائل اهل بیت است. هر پنج تا روایتشان در فضائل اهل بیت هست.

عیون اخبار الرضا، جلد۲، صفحة ۱۳۵.

شاگرد: نصبی که اینها می‌گفتند منظورشان؟

استاد: نسبت به اهل بیت نظر منفی داشتند، دشمنی داشتند

شاگرد: حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدٍ الضَّبِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ بَابَوَيْهِ الرَّجُلُ الصَّالِحُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ»

استاد: از اینجا از ائمة معصومین روایت به ابو محمد الحسن یعنی امام عسکری علیه السلام

شاگرد: «بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَبُو السَّيِّدِ الْمَحْجُوبِ[[1]](#footnote-1) إِمَامُ عَصْرِهِ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التَّقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْكَاظِمُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّجَّادُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»

استاد: اوّلاً نقل کردن از کل سلسلة ائمه، از امام عسکری علیه السلام به بعد خودش یک انگیزه‌ای هست که یک ناصبی آمده یک روایتی که کل ائمه در آن واقع هستند را نقل کرده. ثانیاً صفاتی که ذکر می‌کند صفات تبجیع است. سید شباب اهل الجنة، ابو سید المحجوف۳۵:۰۵ فی عصرهما

شاگرد: «قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ ص قَالَ حَدَّثَنِي جَبْرَئِيلُ سَيِّدُ الْمَلَائِكَةِ قَالَ قَالَ اللَّهُ سَيِّدُ السَّادَاتِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ أَقَرَّ لِي بِالتَّوْحِيدِ دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»

استاد: یکی از چیزهای حدیث سلسلة الذهب هست که یک مقداری فرق دارد با آن.

حدیث بعدی، حدیث ۱۳۷ یا همان حدیث سلسلة الذهب معروف است که از امام رضا علیه السلام نقل می‌کنند آن سلسله ذهب معروف همین صفحة ۱۳۷ ابونصر ضبی دارد.

صفحة ۲۷۹ یک کرامتی از امام رضا علیه السلام را نقل می‌کند. می‌گوید مشکلی داشتم و اینها که روایت جالبی هم هست. صفحة ۲۷۹ را بخوانید.

شاگرد: «حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الضَّبِّيُّ وَ مَا لَقِيتُ أَنْصَبَ مِنْهُ وَ بَلَغَ‏ مِنْ نَصْبِهِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فَرْداً وَ يَمْتَنِعُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى آلِهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ الْحَمَّامِيَّ الْفَرَّاءَ فِي سِكَّةِ حَرْبِ نَيْسَابُورَ وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ يَقُولُ أَوْدَعَنِي بَعْضُ النَّاسِ وَدِيعَةً فَدَفَنْتُهَا وَ نَسِيتُ مَوْضِعَهَا فَتَحَيَّرْتُ فَلَمَّا أَتَى عَلَى ذَلِكَ مُدَّةٌ جَاءَنِي صَاحِبُ الْوَدِيعَةِ يُطَالِبُنِي بِهَا فَلَمْ أَعْرِفْ مَوْضِعَهَا وَ تَحَيَّرْتُ وَ اتَّهَمَنِي صَاحِبُ الْوَدِيعَةِ فَخَرَجْتُ مِنْ بَيْتِي مَغْمُوماً مُتَحَيِّراً وَ رَأَيْتُ جَمَاعَةً مِنَ النَّاسِ يَتَوَجَّهُونَ إِلَى مَشْهَدِ الرِّضَا ع فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ إِلَى الْمَشْهَدِ وَ زُرْتُ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُبَيِّنَ لِي مَوْضِعَ الْوَدِيعَةِ فَرَأَيْتُ هُنَاكَ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ كَأَنَّ آتِياً أَتَانِي فَقَالَ لِي دَفَنْتَ الْوَدِيعَةَ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا فَرَجَعْتُ إِلَى صَاحِبِ الْوَدِيعَةِ فَأَرْشَدْتُهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الَّذِي رَأَيْتُهُ فِي الْمَنَامِ وَ أَنَا غَيْرُ مُصَدِّقٍ بِمَا رَأَيْتُ فَقَصَدَ صَاحِبُ الْوَدِيعَةِ ذَلِكَ الْمَكَانَ فَحَفَرَهُ وَ اسْتَخْرَجَ مِنْهُ الْوَدِيعَةَ بِخَتْمِ صَاحِبِهَا فَكَانَ الرَّجُلُ بَعْدَ ذَلِكَ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِهَذَا الْحَدِيثِ وَ يَحُثُّهُمْ عَلَى زِيَارَةِ هَذَا الْمَشْهَدِ عَلَى سَاكَنِهِ التَّحِيَّةُ وَ السَّلَام‏»

استاد: یک روایت دیگری، روایتی در توحید صدوق هست، صفحة ۹۴، روایت ۱۱،

«أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَرْوَانِيُّ» به این تعبیر دارد. آن را هم بخوانید

شاگرد: کیفیت نقل شیخ صدوق از این راوی چطور است؟ یعنی تحمل حدیثش چطوری بوده؟

استاد: تحمل کرده بوده. شنیده بوده که یک افراد ازش نقل می‌کردند رفته شنیده.

شاگرد: «حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَرْوَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ بِفَارِسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّوَّاسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ يَزِيدَ الرِّشْكِ عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص بَعَثَ سَرِيَّةً وَ اسْتَعْمَلَ عَلَيْهَا عَلِيّاً ع فَلَمَّا رَجَعُوا سَأَلَهُمْ فَقَالُوا كُلٌّ خَيْرٌ غَيْرَ أَنَّهُ قَرَأَ بِنَا فِي كُلِّ صَلَاةٍ بِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَقَالَ يَا عَلِيُّ لِمَ فَعَلْتَ هَذَا فَقَالَ لِحُبِّي لِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَا أَحْبَبْتَهَا حَتَّى أَحَبَّكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»

استاد: چون قل هو الله را دوست داشتی، خدا تو را دوست داشته. فضیلت حضرت امیر هست که محبوب خدا هست و خدا او را دوست دارد.

روایت پنجمش هم در معانی الاخبار، صفحة ۵۶، روایت ۴ و علل الشرایع، جلد ۱، صفحة ۱۳۴، روایت یک هست.

«خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»

یک روایت ششمی هم هست در بشارة المصطفی یک ابهامی هست در اینکه این روایت برای صدوق است، که بهذا الاسنادی دارد، ظاهرش این نیست که برای صدوق باشد ولی در یکی دو سند قبلش اسم صدوق هم هست. ممکن است آن هم برای صدوق باشد، صفحة ۱۵۶، آن هم در فضیلت اهل بیت و اینها هست در بشارة المصطفی، صفحة ۱۵۶.

بنابراین این روایت‌ها از این باب هست که الفضل ما شهدت به عدو. بحث سر این است که شیخ صدوق روایتی را نقل می‌کند که قابل اعتماد باشد. روایت ناصبی در کرامات اهل بیت این قابل اعتماد است. در سایر موارد باید خود راوی قابل اعتماد باشد تا بشود به روایتش عمل کرد. ولی در جای دیگر ناصبی است، روایتی در فضیلت اهل بیت نقل می‌کند خودش قرینه است برای اینکه این روایت اطمینان‌بخش هست و قابل اعتماد هست. پس بنابراین این نقض، نقض تمامی نیست.

شاگرد: هیچ فرقی ندارد

استاد: نه نقض قابل توجهی. اینهایی که ما می‌گوییم به خصوص در مورد مشایخ اصلی افراد هیچ نقض ندارد. مشایخ اصلی، اکثار روایت بحث‌هایی دارد، نقض‌هایی دارد که ان قلت و قلت‌هایی دارد امثال اینها.

بحث اکثار در جای خودش باید بحث بشود. این یک اکثار خاص هست. یعنی کسانی را که مشایخ اصلی بزرگان ما هستند. اینها هیچ نقض هم ندارد و محمد بن موسی بن متوکل سومین شیخ، شیخ صدوق است از جهت تکرار روایت و به هیچ وجه نمی‌توان امثال محمد بن موسی بن متوکل را ثقه ندانست.

اگر اینها اصول موضوعة علم رجال حدیث هست وثاقت اینها. اینها را نباید در موردش تردید کرد.

فردا یک سری قرائنی، دو تا بحث را عرض می‌کنم. یکی در مورد جعفر بن بشیر و حسن صیقل که قبلاً بحث کردم یک مکملی دارد این را فردا عرض می‌کنم. یک بحث دیگر هم هست جزو بحث علی بن حسین سعدآبادی است.

محمد بن موسی بن متوکل بحثش تمام شد، علی بن حسین بن سعد آبادی نفر دوم این سند را ان‌شاءالله فردا در موردش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علیه سیدنا محمد و آل محمد

[پایان]

1. یعنی پدر امام زمان [↑](#footnote-ref-1)